

## نگاهی به کتاب «مشارق انوارالیقین»

محمدرضا رجبی

### اشاره

کتاب مشارق انوارالیقین مبسوط‌ترین و در عین حال مهم‌ترین اثر شیخ رجب بُرسی است. این کتاب بر پایهٔ روایاتی استوار است که مناقب و سجایای اهل‌بیت(ع) به ویژه حضرت علی(ع) را بدون هرگونه ملاحظاتی بیان می‌کنند. گرچه این کتاب در بادی نظر اثری آشفته و حوصله‌سوز می‌نماید، طبع روان و لطیف نویسنده و نیز مهارت مثال‌زدنی او در تأویل و تفسیر روایات، و همین‌طور آشنایی گسترده او به علوم زمانهٔ خویش و بالاخص اسرار حروف و رموز اعداد، این کتاب را اثری دلکش و دل‌پذیر ساخته است. کتاب پیش‌گفته مشحون از اخبار و احادیثی است که بعضاً برای اولین بار در این کتاب مورد استناد قرار گرفته‌اند، و از این‌رو آن را متمایز ساخته است. تأویلات دور از ذهن و به ظاهر ناموجه کتاب پیش‌درآمد و زمینه‌ساز بسیاری از اندیشه‌های افراطی و غلوآمیز بوده است. اندیشه‌هایی که پس از این دوره به طور گسترده و در طیف وسیعی شاهد آن هستیم.

### مقدمه

برخی از سده‌های تاریخ پرفراز و نشیب اسلام به لحاظ حضور متفکران برجسته و طبعاً حضور اندیشه‌ها و رویکردهای خاص از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده، و نقطهٔ عطفی برای محققان و پژوهشگران حوزهٔ تاریخ به شمار می‌رود. سده‌های هفتم تا نهم هجری یکی از این بُرهه‌های تاریخی است. در این دوران،

تاریخ اسلام سخت اسیر باطنی‌گری شده بود و تصوف و عرفان، روزبه‌روز فربه‌تر می‌شد. این رویکرد فکری نه تنها در آن روزگار تقریباً تمام حوزه‌های فکر اسلامی را تحت تأثیر قرار داده بود، بلکه تا سالها و دهه‌ها و حتی تا دوران معاصر یکی از اساسی‌ترین محورهای تفکر اسلامی بود و همچنان ردپای آن در بسیاری از جریانات فکری هرچند به ظاهر، مخالف تصوف قابل رؤیت است.

لذا آشنایی با تمام جنبه‌های تاریخی این دوره، شناختن و شناساندن فضای حاکم بر آن، بررسی تفکرات مطرح، آگاهی از سرگذشت اندیشمندان و معرفی آثار برجسته آن روزگار، برای نمایاندن سرچشمه‌های بسیاری از تفکرات و اندیشه‌ها در حوزه‌های متفاوت دین، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. مقاله پیش‌رو، درصدد گزارشی اجمالی از یکی از آثار نوشته‌شده در همان ایام، یعنی کتاب مشارق انوار، از رجب بُرسی است. البته پیش از این، در پیرامون این موضوع تلاش‌های ارزشمندی - چه به صورت مستقل و چه در ضمن کتب دیگر - انجام گرفته و اطلاعات ارزشمندی راجع به این اثر و مؤلف آن جمع‌آوری و ارائه شده است.<sup>۱</sup> و اگر این تلاش‌ها نبود نوشته حاضر از نظر محتوا کم‌مایه‌تر و به لحاظ شکلی بسی فربه‌تر می‌بود، لذا صرف نظر از برخی نکات که برای رعایت سیر منطقی بحث از طرح آن گریزی نبوده، تلاش شده است از تکرار مطالب ارائه‌شده در آثار پیشین اجتناب شود. این مقاله در گزارش از این کتاب در پی نکاتی است که یا بدان‌ها اشاره نشده و یا کمتر بر آنها تأکید شده است.

### گذری بر زندگی نامه رجب بُرسی

«رجب بن محمد بن رجب الحافظ» از علما و اندیشمندان اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری است (۷۴۳-۸۱۳ق). این نام ظاهراً کامل‌ترین اسمی است که طبق برخی نسخ<sup>۲</sup> از خود مؤلف به جا مانده است. وی در سروده‌هایش از تخلص «حافظ»،<sup>۳</sup>

۱. برای اطلاع از تلاش‌های صورت گرفته در سال‌های اخیر نگاه کنید به: کامل مصطفی شبلی، تشیع و تصوف، ترجمه عبیوض ذکوانی فراگولو؛ دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۱۷۹، به قلم سیده‌هدی حائری؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳، به قلم رضا مخاری؛ غلامرضا گلی زواره، مشعلی منیر در ظلمت کویر؛ هاشم معروف حسینی، اخبار و آثار ساختگی، ترجمه حسین صابری؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۷۱۵؛ مسعود بیدآبادی، معرفی مشارق انوارالیقین؛ علوم حدیث، شماره ۲۲، دانشنامه امام علی (ع)، ج ۱۲، ص ۶۸۳، به قلم ابوالفضل حافظیان باری.

۲. مشارق انوار، ص ۴۳۰، انتشارات شریف رضی، تحقیق سیدجمال‌الدین عبدالغفار اشرف مازندرانی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۳. مشارق الانوار، چاپ قدیم از انتشارات شریف رضی، سال ۱۳۷۲، ص ۲۴۱، ۲۴۶ و ۲۴۷ (شایان ذکر است که تمام نقل‌قول‌ها در ادامه مقاله از همین نسخه است).

«رجب»<sup>۱</sup> و «برسی»<sup>۲</sup> استفاده کرده است. البته برخی تذکره‌نویسان نام «رضی‌الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلّی» را نیز ضبط کرده‌اند که اطلاعات بیشتری به دست می‌دهد.<sup>۳</sup> تا چند قرن پس از مرگش در هیچ‌یک از تذکره‌ها، ترجمه یا شرح حالی از او دیده نشده است.<sup>۴</sup> برخی غرابت افکار و دوری عقایدش را از اعتقادات رایج و معهود معاصرانش علت از قلم افتادن نام او می‌دانند.<sup>۵</sup> شاید اولین تذکره‌نویسانی که به طور مبسوط به شرح حال وی پرداختند شیخ حرّ عاملی<sup>۶</sup> (متوفای ۱۱۰۴ق) و میرزا عبدالله افندی<sup>۷</sup> (متوفای ۱۱۳۰ق) باشند. البته پس از این دو بسیاری به پیروی از آنها به شرح حال این شخصیت پرداخته‌اند که عمدتاً بر پایه اطلاعاتی است که این دو ارائه کرده‌اند و در آنها کمتر می‌توان نکات بدیعی را یافت.<sup>۸</sup> از آنجا که این گزارش‌ها حدوداً سه قرن بعد جمع‌آوری شده است، از این عالم شیعی شناسنامه کامل و دقیقی در دست نیست و اکثر مواردی که به اطلاعات فردی از وی باز می‌گردد مورد تردید است.

راجع به خاندان و همچنین اساتید و شاگردان،<sup>۹</sup> و حتی آرامگاه<sup>۱۰</sup> وی بحث‌های

۱. همان، ص ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۲.
۲. همان، ص ۲۴۱، ۲۳۷ و ۲۴۵.
۳. سیدمحسن امین، اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۴۶۵.
۴. رضا مختاری، دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳.
۵. کامل مصطفی شبیبی، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکوانی فراگزلو، ص ۲۳۹، انتشارات امیرکبیر.
۶. شیخ حرّ عاملی، امل الأمل، ج ۲، ص ۱۱۷.
۷. میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۷، ص ۶۷، انتشارات خیام، بی‌تا.
۸. به عنوان نمونه نگاه کنید به علامه امینی، العذیر، ج ۷، ص ۳۴؛ محمدباقر خوانساری، روضات الحنات، ج ۳، ص ۳۳۹؛ مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۱؛ سیدمحسن امین، اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۴۶۶؛ حاج نایب الصدر، طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۱۴؛ آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعة، ج ۴، ص ۷۰؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۲۹؛ شیخ عباس قمی، الکنی والالقباب، ج ۲، ص ۱۶۶؛ والفوائد الرضویة، ص ۱۸۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۰.
۹. مرحوم آقابزرگ تهرانی در اعلام الشیعة به نقل از مرحوم مجلسی نقل قولی را از شخصی به نام «ابوطالب بن رجب» می‌آورد که در آنجا این شخص خود را از ارحفاد «سعدتقی‌الدین حسن بن داود» معرفی کرده است. در پایان مرحوم آقابزرگ می‌نویسد: شاید ابوطالب بن رجب، فرزند شیخ رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلّی، صاحب مشارق انوار باشد و جد ایشان شیخ تقی‌الدین حسن بن علی بن داود حلّی صاحب الرجال و از معاصران علامه حلّی بوده است (طبقات اعلام الشیعة، جلد ۴، ص ۷۰، انتشارات اسماعیلیان).
- مرحوم افندی نیز در این باره می‌نویسد: «ولم احده له الی الآن مشایخ معروفة من اصحابنا ولم اعلم انه عند من قرأه، اما هنگام برشمردن آثار رجب برسی به تألیفی از او اشاره می‌کند که قابل توجه است:
- «ثمسی به غیر از مشارق انوار کتاب دیگری در فضایل علی(ع) نوشته است که با این جملات آغاز می‌شود: حدثنی الفقیه ابوالفضل بن شاذان بن جبیرئیل بن اسمعیل القمی، قال حدثنی الشیخ محمد بن ابی مسلم بن ابی الفوارس الدراری قد رواه کثیر من الاصحاب» (ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۸).
- کامل مصطفی در این باره می‌نویسد:
- «راجع به ابوالفضل قمی و محمد الدراری اطلاعی جز نام آن دو نداریم و کتب رجال شیعی در این مورد خاموشند». همین‌گونه باز نشان می‌دهد که ثمسی با هیچ یک از رجال حدیث حله که اکثرشان در کتب رجال معروفند، ارتباطی نداشته، بلکه

فراوانی صورت گرفته که غالباً با ظن و گمان همراه است. حتی بر اساس این سروده‌اش:

و فی المَوْلِدِ والمَحْنِدِ  
بُرسِياً و حَلِياً<sup>۱</sup>

فقط مطمئن هستیم که زادگاهش بُرس بوده است اما این که بُرس کجا است باز مورد بحث است<sup>۲</sup> و راجع به حله نیز بین صاحب نظران اختلاف وجود دارد عده‌ای بنا بر همین بیت، اصل و نسب بُرسی را از حله می‌دانند.<sup>۳</sup> و برخی دیگر حله را محل سکونت و اقامت بُرسی قلمداد کرده‌اند.<sup>۴</sup> اگر تنها همین بیت شعر مستند هر دو طایفه باشد، احتمالاً اختلاف به معنای لغوی «محتد» بازمی‌گردد.<sup>۵</sup>

### تألیفات شیخ رجب بُرسی

تاکنون پانزده - شانزده اثر به رجب بُرسی نسبت داده شده است<sup>۶</sup> که عمدتاً رساله‌های مختصری است که وی به منظور اظهار ارادت به ائمه اطهار (ع) به ویژه امام علی (ع) نوشته است. یکی از این آثار کتاب مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین می‌باشد که این قلم در پی گزارش از برخی ناگفته‌های آن می‌باشد.

این کتاب مهم‌ترین و در شمار آخرین نوشته‌های شیخ رجب بُرسی است،<sup>۷</sup> به گونه‌ای

در سن پختگی برای دعوت به اندیشه‌های خود به حله آمده که رواج و طرفداری نیز نیافته است (کامل مصطفی شبلی، تشیع و تصوف، ص ۲۴۶).

برای مراجعه به سایر اقوال در این باره مراجعه کنید به: میرزا عبدالله افندی اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۳۰۴، انتشارات خیام، ۱۴۰۱ق؛ خوانساری، روضات الحنات، ج ۳، ص ۳۳۸، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۹۱ق؛ سیدمحسن امین، همان، ج ۶، ص ۴۶۵، شیخ آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشيعة، ج ۴، ص ۷۰.

۱۰. میرزا محمدباقر خوانساری، روضات الحنات، ج ۳، ص ۳۴۵؛ محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۱، انتشارات خیام، چاپ چهارم، سال ۱۷۴؛ حاج شیخ عباس قمی، الفوائد الرضویة، ص ۱۸۱؛ محمدمعصوم شیرازی (معصوم علیشاه) نائب الصدر، طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۷۱۱، انتشارات کتابخانه سنایی یا نصحیح محمدجعفر محجوب. همچنین در این باره رک: علامه رضا گللی زواره، مشعلی میر در ظلمت کوپو که به این موضوع به طور مسطور پرداخته است، ص ۹۱ تا ۹۶.

۱. علامه امینی، العذب، ج ۷، ص ۶۷.

۲. رک: افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۹؛ مدرسی تبریزی، ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۱؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۴، ص ۱۱۰۷؛ شیخ عباس قمی، الکنی والالقباب، ج ۲، ص ۱۵۲؛ همو، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۶۵؛ پرویز امین، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۷۰۷. ۳. افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۴.

۴. خوانساری، روضات الحنات، ج ۳، ص ۳۳۷ و امین، ج ۷، ص ۶۷. و قول مشهور هم همین نظر را تأیید می‌کند.

۵. در لغت کلمه محتد به معنای اقام آمده است، لذا عرب وقتی می‌گوید: «محتد بالمکان یحتد آی اقام به و نبت» و از طرف دیگر همین کلمه با صیغه اسم مکان به معنای اصل و نسب به کار رفته است. جملاتی مثل «انه کریم المحدث» یا «شریف المحدث» را به کریم الاصل و السلالة معنا کرده‌اند. رک: تاج العروس، الصحاح، لسان العرب و المنجد.

۶. برای آشنایی تفصیلی با آثار بُرسی و اختلافات موجود، رک: مجله علوم حدیث، پیشین، شماره ۲۲ و همچنین به علامه رضا گللی زواره، پیشین.

۷. بنا به گفته آقا بزرگ، مشارق الایمان بس از مشارق انوار نوشته شده است، الدررعیة، ج ۲۱، ص ۳۴.

که بسیاری رجب بررسی را با این اثر می‌شناسند، علاوه بر آن، این اثر در طی سال‌ها مورد بحث و گفتگوی اصحاب فن بوده و از این جهت مورد توجه و دارای اهمیت خاصی بوده است، لذا بی‌راهه نخواهد بود اگر مشارق انوار را نماینده تفکرات بررسی بدانیم و برای آشنایی با اندیشه‌های وی در پی گزارش از این کتاب باشیم. شیخ حر عاملی به نقل از بررسی تألیف این کتاب را ۵۱۸ سال پس از تولد حضرت حجت (عج) دانسته است، که با توجه به قرینه‌ای دیگر مبنی بر تولد حضرت حجت (عج) در سال ۲۵۰ق که خود مؤلف به مناسبتی آن را ذکر می‌کند<sup>۱</sup> تألیف آن در سال ۷۶۸ق خواهد بود. البته از این نقل قول در چاپ‌های موجود از مشارق خبری نیست و در عوض طبق نسخه‌های مختلف، تاریخ ختم کتاب مشارق سال ۸۱۳ق قید شده است.<sup>۲</sup> شاید بتوان گفت، سرگذشت این اثر نیز همانند مؤلف آن بوده است، لذا نه تنها در زمان حیات مؤلف، بلکه قرن‌ها پس از او به جز چند نقل قول مختصر<sup>۳</sup> اثری از التفات اندیشمندان به این کتاب دیده نمی‌شود، تا این‌که پس از گذشت سال‌ها اولین شرح مفصل بر این کتاب در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۸۰-۱۱۰۶ق) و به دستور وی توسط حسن خطیب قاری سبزواری به نام مطلع الاسرار نگاشته می‌شود.<sup>۴</sup> بعدها در ۱۳۱۱ق آخوند محمدصادق بن ملا علیرضا یزدی این کتاب را ترجمه می‌کند.<sup>۵</sup> نگارنده به جز این دو اثر شرح یا ترجمه کاملی از این کتاب را ندیده است. اما نکته قابل تأمل راجع به این کتاب وجود نسخه‌های بسیار زیاد این کتاب است که برخی از آنها تفاوت فاحشی با یکدیگر دارد، به طوری که به گفته صاحب الذریعة این اختلاف به حدی است که می‌توان آنها را دو کتاب به حساب آورد.<sup>۶</sup>

۱. مشارق، ص ۱۰۱.

۲. نگاه کنید به مشارق انوار چاپ جدید شریف رضی، ص ۴۳۰. همچنین صاحب ریاض نیز با استناد به برخی نسخه‌های این کتاب، تاریخ تألیف آن را ۸۱۳ق احتمال داده است (ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۷)، البته تبریزی بر اساس عارنی که از بررسی نقل کرده تاریخ تألیف مشارق را ۷۸۸ق دانسته است، ولی رضا مختاری می‌نویسد: «رقم اخیر ظاهراً تاریخ تألیف کتاب دیگری است که احتمالاً با مشارق در یک جلد تجلید شده است» (دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۰۴).

۳. نخستین نقل قول از این کتاب توسط حسن بن محمد بن دبلمی (متوفای ۸۴۱ق) صاحب ارشاد القلوب و پس از او کفعمی صاحب المصباح نوشته شده در حدود ۸۹۵هـ گزارش شده است. رک: رضا مختاری، دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۰۴.

۴. نسخه‌ای از این کتاب به صورت کپی از میکروفیلم نسخه خطی کتابخانه دانشگاه تهران تهیه شده و در کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب قم موجود می‌باشد.

۵. سید احمد حسینی اشکوری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۲۶، ص ۱۴۶.

۶. آفتاب‌برگ تهرانی، الذریعة، ج ۲۱، ص ۳۴. همچنین برای آگاهی از نسخ مختلف این کتاب رک: گزارش بیدآبادی در مجله علوم حدیث، شماره ۲۲، ص ۱۶۳.

## روزگار بررسی

شواهد بسیاری در این کتاب یافت می‌شود که حاکی از فضای فکری ناهمساز و ناسازگار با نوع نگرش این اندیشمند است. از قراین چنین برمی‌آید که نبض تفکر آن روزگار حداقل در جامعه‌ای که مؤلف در آن می‌زیسته به دست فقیهان و شریعت‌مداران بوده است و عموم مردم معیار و محک تفکر صحیح را از علماء و فقهاء می‌جستند و در مواجهه با تفکرات غیرمتداول به دنبال مهر تأیید اینان بوده‌اند. و در مقابل، بررسی نیز فضای حاکم بر روزگار خود را بر نمی‌تافته و معلومات رسمی و مرسوم زمان خود را برای درک حقایق دین کافی نمی‌دیده و آنها را منقولاتی می‌خوانده که نباید از ورای آنها حقیقتی را انتظار کشید، لذا همواره در جای جای کتاب با کسانی که او را عالی تلقی کرده و سخنانش را تکذیب می‌نمودند به شدت و با لحنی تند برخورد می‌کند و می‌نویسد: «عده‌ای [که از فرط ناراحتی آنها را «قوم من القردة» خطاب می‌کند] سخنانم را به پیش حسودانی نفهم برده‌اند و آنچه را که نمی‌دانسته‌اند تکذیب کرده‌اند. و با زبانی بغض‌آلود این مطالب را به پیش فقهاء عرضه کرده‌اند»<sup>۱</sup>.

او از فقهای زمان خود نیز دل خوشی ندارد و معتقد است که آنها فقط به منقولات احاطه دارند و لزوماً نباید انتظار داشت که از معقولات سر در بیاورند، چه رسد به مسائل ورای طور عقل.<sup>۲</sup> بررسی در جای جای کتابش از سطحی‌نگری فقهای زمان خود، ابراز تأسف کرده، با اظهار تعجب می‌نویسد: «از یکی از علمای اهل فتوای روزگار ما درباره علم غیب امیرالمؤمنین (ع) سؤال شده بود که آیا آن حضرت علم غیب می‌داند یا نه؟ او در جواب گفته بود که جز خدا کسی غیب نمی‌داند».<sup>۳</sup>

در واقع با این عبارات فضای فکری حاکم بر جامعه علمی زمان بررسی به خوبی روشن می‌شود. او در خاتمه کتاب مشارق نیز افرادی که او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند اشاره می‌کند و عزلت و دوری از چنین افرادی را با استناد به روایتی از رسول خدا (ص) توجیه می‌کند: «فشهرت ذیل العزلة، و آخرت یدی من حب الوحدة و آنست بالحق و ذلک احق، اذ لا خیر فی معرفة الخلق، أقتدی بقول سید النبیین و شفیع یوم

۱. همان ص ۱۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۲۲.

۴. همان، ص ۲۱۵.

الدين: الخیر کله فی العزلة و... خصوصاً اهل هذا الزمان، جواسیس العیوب، اللابسین اثواب الحسد...».

او در ابتدای بحث به حدیثی مشهور اشاره می‌کند که حضرات معصومین (ع) فرموده‌اند که احادیث ما صعب و مستصعب است و آن را جز نبی یا ملک مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان امتحان کرده باشد، نمی‌فهمد، لذا منافقی که اسرار علی (ع) را از روی بغض رد می‌کند و یا موافقانی که آن را از روی جهل رد می‌نمایند، اگر این احادیث را بفهمند، دیگر صعب و مستصعب صادق نیست و اگر آن احادیث را نفهمند چطور می‌توانند اقرار کنند که از مؤمنین ممتحن نیستند.<sup>۲</sup>

به نظر بررسی این مباحث که به تعبیر وی «وراء عقل»<sup>۳</sup> است در واقع، ناظر به ساحتی از فهم است که تا انسان به آن نائل نشود موفق به فهم و درک آن نمی‌گردد.

او برای این‌که از تهمت غالی‌گری در امان باشد بارها سعی کرده تا نشان دهد که کاملاً به جریان غلو توجه دارد. وی تأکید می‌کند که باید بین «غالی»، «تالی» و «عارف» فرق گذاشت.<sup>۴</sup> او گاهی خوانندگان را به اعتدال دعوت می‌کند و می‌گوید: «نه انکار فضایل اهل بیت (ع) روا است و نه غلو».<sup>۵</sup> او با استناد به روایتی از علی (ع) می‌نویسد:<sup>۶</sup>

«و امیرالمؤمنین قد قسم الشيعة ثلاثة اقسام و قال خیر شيعتی النمط الاوسط، اليهم يرجع الغالی و بهم يلحق التالی».

یکی از ویژگی‌های بررسی قدرت قلم فرسایی و عبارت‌پردازی او است. او به راحتی برای انتقال یک مفهوم از تعابیر مسجع و مترادف متنوعی استفاده می‌نماید،<sup>۷</sup> به طوری که خواننده را به شگفتی وامی‌دارد و البته گاه این عبارت‌پردازی‌ها ملال‌آور می‌شود. دومین ویژگی‌ای که کاملاً آشکار است تسلط چشمگیر مؤلف بر آیات قرآن و روایات شیعه و سنی است. بررسی در کتاب خود بارها و بارها برای مقصود خود از آیات

۱. این حدیث در کتبى همچون کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، بصائر الدرجات، جزء اول، باب ۱۱ و ۱۲؛ بشارة المصطفى طبری، ص ۱۴۸ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۶؛ الخرائج والجرائج، قطب‌الدین راوندی، ج ۲، ص ۷۹۲ آمده است.

۲. مشارق، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. مشارق ص ۱۶.

۵. همان، ص ۱۹۸.

۶. البته این بخش در نسخه مشارق، اولین چاپ انتشارات شریف رضی، سال ۷۲ موجود نیست، بلکه در ص ۴۱۲ از چاپ بعدی همین انتشارات که بر طبق نسخه‌ای دیگر با تحقیق سید عبدالغفار اشرف مازندرانی چاپ شده آمده است.

۷. کافی است برای تصدیق این نکته رساله‌ او به نام لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید و نیز جای‌جای مشارق را از نظر بگذرانید.

متعدد قرآن و از دهها کتاب حدیثی و تفسیری شیعه و سنی و صدها روایت سود می‌جوید. به عنوان مثال در ذیل یکی از مدایح حضرت علی (ع) و برای اثبات خلافت بلافصلی او می‌نویسد:

«... و هذا مما رواه ائمة الاسلام مثل ابی عبدالله البخاری فی صحیحہ و ابی داود فی سننہ و ابی علی الترمذی فی جامعہ و ابی حامد القزوینی و ابن بطه فی مجالسہ و اتفق الجمع علی تصحیحہ فصار اجماعاً»<sup>۱</sup>.

این تسلط به همراه قدرت قلم فرسایی او سبب شده تا عبارات او ترکیبی درهم تنیده از عبارات خود او و آیات و روایات باشد و یا حداقل از مفاهیم آنها به طوری استفاده کند که اگر کسی به روایات آشنا نباشد گاهی نمی‌تواند روایات را از عبارات او تمیز دهد.<sup>۲</sup> رجب بررسی با تکیه بر امام‌شناسی خاص خود که الهام‌گرفته از روایاتی همچون «اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم»<sup>۳</sup> و یا این فقره از مناجات رجبیه که «لا فرق بینک و بینهم»<sup>۴</sup> الا أنهم عبادک» است، با شیوه‌ای خاص به روایات می‌نگرد و برای تشخیص صحت و سقم روایات معیاری ویژه را عرضه می‌کند و به اسناد روایات توجهی ندارد و به دلالت و مضمون روایات اهمیت می‌دهد. لذا در نوشته‌های بررسی، ما با روایات بسیاری روبرو می‌شویم که خود او به «مرفوعه» بودن<sup>۵</sup> آنها اذعان دارد و نیز روایات زیادی که مستند آنها عبارت «رواه اصحاب التواریخ»<sup>۶</sup> است. همچنین او از کتبی همچون الواحده استفاده می‌کند که اعتبار آن محل تردید می‌باشد،<sup>۷</sup> اما چون مؤید و همساز با

۱. مشارق، ص ۲۰۴.

۲. مشارق، ص ۱۶. و نیز برای اطلاع از این دست روایات رک: صدوق، من لایحضره الفقیه، حدیث ۴۷۴۴ و امالی، مجلس ۱۸، حدیث ۶؛ اعلام الوری، ص ۱۶۰؛ علی الشرائع، جلد ۱، ص ۱۴۲، باب ۱۲۰.

۳. این روایت که در کتب حدیثی شیعه به وفور یافت می‌شود، بسیار مورد عنایت نرسی بوده و راجع به آن بحث نموده است.

۴. بررسی این فقره از دعا را در مشارق، ص ۱۳۴ مطرح می‌کند و به طور مسطوطی شرح و توضیح می‌دهد.

۵. به عنوان نمونه نگ. مشارق، صفحه ۱۸. ۶. مراجعه کنید به مشارق، صفحات ۸۵ و ۸۶.

۷. به عنوان نمونه رک: مشارق، صفحات ۱۵۹، ۱۶۲. کتاب الواحده نوشته محمد بن الحسن بن الجمهور العمی البصری می‌باشد که در نیمه اول قرن سوم می‌زیسته است. درباره هوبت مؤلف ابهاماتی وجود دارد؛ به گفته نجاشی مؤلف آن ابن‌محمد الحسن بن محمد [بن الحسن] بن جمهور العمی البصری است که گرچه خود فقه بوده، اما از ضعف روایت می‌کرده است. اهمیت معنای این نکته از فهرست طوسی روشن می‌شود، در آنجا کتاب الواحده را محمد بن الحسن بن جمهور، یعنی پدر نوشته که برخی از تألیفات او رنگ غلو دارد (نجاشی، ص ۳۲۷، ش ۹۰۱) و رجال طوسی (ص ۳۸۷، ص ۱۷) پدر را عالی و از کسائی که از امام رضاع) روایت کرده شناسانده است. ابن طاووس به تبع طوسی این تألیف را به پدر نسبت می‌دهد. حدس آفانزگر در الدررینة، ج ۲۵، ص ۷ بر این‌که در تألیف را با یک نام، پدر و پسر تألیف کرده‌اند، یا این‌که پسر تألیف پدر را روایت کرده باشد بعید نمی‌نماید. بنا به گفته آفانزگر نسخهای از این کتاب در دست هیئت‌الله شهرستانی بوده است. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: آقای کلبرگ، کتابخانه ابن‌طاووس و احوال و آثار او، ترجمه سیدعلی قرائی و رسول



دیدگاه امام‌شناسی مؤلف است آنها را نقل می‌کند. همین شیوه برخورد با مسئله باعث شده که بررسی به روایات هر چند به ظاهر ناسازگار با این نگاه به امام‌شناسی توجهی نداشته باشد و اصلاً آنها را مطرح ننماید. طبعاً نظرات مخالف نیز در مشارق به طور جدی مطرح نشده است. این در حالی است که در میان منظومه اندیشه کلامی شیعه همواره مقام امامت و حدود علم و قدرت امام (ع) مورد بحث و اختلاف جدی بوده است.<sup>۱</sup> او با استناد به روایتی از ابی جعفر (ع) که فرموده است: «إِنَّ أَحِبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَمْهَرُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ فِي الْحَدِيثِ وَإِنَّ أَسْوَأَهُمْ وَأَكْثَرَهُمْ عِتْنًا وَمَقْتًا الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُرَوِّي الْيَنَا وَيُنْقَلُ عَنَا وَلَمْ يَعْقَلْهُ لَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ، وَاشْمَازُ مِنْ سَمَاعِهِ وَكَفَرُ بِهِ وَجَحَدَهُ، وَكَفَّرُ مِنْ رَوَاهُ وَدَانَ بِهِ، فَصَارَ بِذَلِكَ كَافِرًا بِنَا وَخَارِجًا عَنَّا وَلَايْتِنَا».<sup>۲</sup> معتقد است که اگر کسی در این‌گونه روایات شک کند کافر شده است. او با تکیه بر دیدگاه خاص خود، همه این فضایل را از بدیهیات می‌شمارد و چنان با اطمینان به این روایات تکیه می‌کند و آنقدر شیفته آنها است که با تعجب می‌پرسد: «چطور شکاکان، بصیرت پیدا نمی‌کنند و عذر و بهانه را کنار نمی‌گذارند، در حالی که فلان روایت موجود است».<sup>۳</sup> یا کسانی را که فضایل اهل بیت را با دیده غلو می‌نگرند با تعبیری تند به باد انتقاد می‌گیرد.<sup>۴</sup> و صرف این‌که فلان منقبت مانع عقلی نداشته باشد برای او کافی است تا آن خبر را تلقی به قبول کرده، در عالم خارج نیز محقق بدانند، بدون اینکه لازم ببینند ظواهر این اخبار را به گونه‌ای تأویل یا توجیه کند.

لذا بررسی در قبول روایات منقبت خیلی باز عمل می‌کرد و همین باعث شده بود تا بتواند بسیاری از غرایب روایاتی را که درباره اهل بیت (ع) تا آن زمان پراکنده بود، در یک جا جمع کند و با هر راه ممکن به توجیه آنها پردازد. به عنوان نمونه، بخشی از کتاب خود را به اسرار پیامبر (ص) و فضیلت‌های آن حضرت و وقایعی که در روز ولادت پیامبر اتفاق افتاده اختصاص داده است و از کعب الاحبار نقل می‌کند که گفته: «از اخبار علمای سلف به ما رسیده است که یکی از ماهیان دریا ماهی ای است به نام «طمسوسا» که

جعفریان، ص ۵۹۳؛ همچنین خوئی، معجم الرجال، ج ۱۵، ص ۱۷۷ و آقابزرگ تهرانی، الذویعة، ج ۲۵، ص ۷.

۱. نگ. صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۹۵، ۲۹۹؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۵؛ اشعری، المقالات و الفرق، ص ۹۵؛ مفید، الارشاد، ص ۳۱۷؛ کشی، معرفة الرجال، ص ۵۳۹؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۷۸. و نگاه کنید به دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل امامت.

۲. مشارق، ص ۱۳۱.

۳. همان، ص ۱۱۰ و ص ۲۲۰، ۱۵.

۴. همان، ص ۱۱۲.

پادشاه همه ماهی‌ها است؛ هفتصد هزار دم دارد، بر بالای هفتصد هزار گاو راه می‌رود که هر یک از آنها از دنیا بزرگتر می‌باشند، هر یک از آن‌ها هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارند؛ این ماهی در وقت ولادت پیامبر(ص) از روی خوشحالی مضطرب شد و اگر خداوند متعال او را تسکین نمی‌داد همه چیز را زیر و رو می‌کرد.<sup>۱</sup>

و یا در یکی از مدخل‌های ذکر فضایل علی(ع) با استناد به این که «رواه اصحاب التواریخ» می‌نویسد:

روزی جنّی نزد رسول خدا(ص) نشسته بود و مشکلات خود را از حضرت سؤال می‌کرد تا این که حضرت علی(ع) وارد مجلس شد. در آن هنگام آن جن کم‌کم کوچک شد تا به گنجشکی تبدیل شد و به رسول خدا(ص) گفت که مرا از دست این جوان نجات بده. حضرت فرمود مگر این جوان با تو چه کرده؟ جن گفت: روزی که خواستم کشتی نوح را غرق کنم این جوان حاضر شد و ضربتی به من زد و دستم را قطع کرد.<sup>۲</sup>

و یا روایتی را از اصبع بن نباته از زید شحام از علی(ع) نقل می‌کند که:

عده‌ای از منافقان نزد حضرت آمده، گفتند شما که می‌گویید «جری» از مسخ شدگان است دلیل و برهانتان چیست؟ حضرت آنها را به کنار فرات آورد و سپس صدا زد: «مناش، مناش» پس جری در جواب آن حضرت لبیک گفت. علی(ع) فرمود: تو کیستی؟ آن ماهی گفت: من از آن فرقه‌ام که ولایت تو به ایشان عرضه شد، ولی آنها از پذیرش آن امتناع کردند و به این جهت مسخ گشتند. قطعاً در میان جمعی که با تو اند، کسانی هستند که مسخ خواهند شد.<sup>۳</sup>

برسی در یکی از بخشهای کتاب که ویژه اسرار علی بن الحسین(ع) است روایتی را از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «اقتلوا الوزغ فانها مسوخ بنی امیه»<sup>۴</sup>

وی در باب اسرار امام باقر(ع) از محمد بن مسلم نقل می‌کند که گفت:

نزد امام باقر بودم که دو قُمری خدمت آن حضرت آمدند و چیزی گفتند و حضرت با زبان آنها جواب آنها را گفت و آنها پرواز کردند و رفتند. گفتم قربانت شوم این چه حکایت بود؟ آن حضرت فرمود: این مرغی است که در باب جفت خود بدگمان شده بود و جفت او نسبت به پاکی خود سوگند یاد کرده بود. پس این مرغ به جفت خود گفته بود که راضی نمی‌شوم، مگر این که به مولای من قسم

۲. همان، ص ۸۵.

۴. همان، ص ۸۹.

۱. مشارق، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۷۷.

یاد کنی و نزد سرورم محمد بن علی (ع) حاضر شوی، پس آمده، به ولایت ما سوگند یاد نمود و گفت که خیانت در طریق زناشویی ننموده است، پس جفت او قبول نمود و جفت خود را تصدیق کرد و هیچ کس به ولایت ما قسم یاد نمی‌کند، مگر به راستی، جز بسیار قسم خورنده فرومایه.<sup>۱</sup>

شبهه همین روایت را نیز راجع به گرگی نقل می‌کند که از امام (ع) زایمان راحت همسرش را درخواست می‌کند و از ایشان می‌خواهد که دعا کند که خدا فرزندی به او عطا کند که به چارپایان شیعیان اذیت و آزار نرساند و حضرت درخواستش را اجابت می‌کند<sup>۲</sup> و روایت‌های دیگری قریب به این مضامین را در مورد همه اهل بیت تا امام دوازدهم نقل می‌کند، بررسی در پایان نقل این دست روایات در رد کسانی که اینها را مسخ می‌دانند می‌نویسد:

«آیا اینها ندانسته‌اند که مرتضی علی (ع) اسم اعظم و کلمه علیا است و اسم اعظم به هر شکل، هیکل و ترکیبی در می‌آید و کارهای عجیب می‌کند».<sup>۳</sup>

بررسی برای نشان دادن مقام حضرت علی (ع) روایتی را نقل می‌کند:

روز فتح قلعه خیبر وقتی که علی (ع) مرحب را به ضرب ذوالفقار به دو نیم ساخت و از پای درآورد، حضرت جبرئیل با تبسم و تعجب خدمت رسول خدا (ص) رسید. حضرت از علت تعجب جبرئیل سؤال کرد. جبرئیل در جواب گفت: روزی که مأمور شدم تا قوم لوط را به هلاکت برسانم شهرهای آنها را که به هفت شهر می‌رسید، با یک حرکتِ بالَم به سوی آسمان هفتم بردم و آن شب از برداشتن آن، سنگینی‌ای را احساس نکردم، ولی امروز که مأمور شدم مانع شدت تأثیر ضربت ذوالفقار بشوم تا طبقات زمین شکافته نشود و به پشت آن گاوِی که هفت طبقه زمین را به دوش می‌کشد آسیبی نرسد و او را دو نصف نسازد، چنان سنگینی‌ای را احساس می‌کنم که گویا فشار ضربت شمشیر علی (ع) از حمل آن شهرها سنگین‌تر بوده است؛ با این‌که اسرافیل و میکائیل هم بازوی او را در هوا نگاه داشته بودند.<sup>۴</sup>

و یا روایت عجیب و غریب دیگری را از مقداد نقل می‌کند، حاکی از پرواز حضرت علی (ع) با مرکب و شمشیر خود به آسمان‌ها و نبرد با نفوسی که در ملاء اعلا با حضرت

۲. همان، ص ۹۰.

۴. همان، ص ۱۱۰.

۱. همان، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۸۵.

خصومت می‌ورزند.<sup>۱</sup> و ده‌ها روایت دیگر که مجال طرح همه آنها نیست. یادکرد برخی از این روایت‌ها با هدف تذکار این نکته است که اگرچه شاید بتوان برای این‌گونه روایات محملی یا تفسیری ارائه نمود، اما باید توجه داشت که این‌گونه روایات عمدتاً در منابع اصیل روایی ما نبوده است، ضمن این‌که در هر صورت و با هر تفسیری، قطعاً عنصر اسطوره و خیال در آنها بسیار قوی است و این خود مایه جرح و ضعف این روایات، و در نتیجه کتاب مشارق است.

### مشارق انوار و تأویل یا تفسیر آیات قرآن

همانطور که گفتیم بررسی به آیات قرآن احاطه کامل داشته، از آنها فراوان برای مقصود خود مدد می‌گیرد. وی راجع به آیات قرآن روایتی را نقل کرده است:<sup>۲</sup> در روایات آمده است که قرآن به سه قسمت تقسیم شده است؛ ثلثی از آن در مدح علی و عترت او و محبان وی می‌باشد و ثلث دیگر در عیب و نکوهش دشمنان و مخالفان وی. و آخرین ثلث، ظاهرش درباره شرایع و احکام، و تبیین حلال و حرام، و باطنش اسم محمد و علی (ع) می‌باشد.

بررسی با تکیه بر اطلاعات جامعی که در جوامع روایی ما، در تفسیر آیات قرآن از طرف اهل بیت (ع) نقل شده، صدها آیه قرآنی را ذکر کرده است و همه آنها را به معنای ولایت، محبت و معرفت اهل بیت معنا می‌کند. او از همان آغاز با استفاده از روایات به تفسیر آیات قرآن می‌پردازد و مقصود از «کتاب» را در «ذلک الکتاب لاریب فیه» علی (ع) می‌داند و می‌گوید در علی (ع) شکی نیست، چون قرآن کتاب صامت، و ولی، کتاب ناطق است.<sup>۳</sup> او در تفسیر «الذین یقیمون الصلوة» به نقل از کتاب الواحد می‌گوید:<sup>۴</sup> «الصلوة بالحقیقة حبّ علی فمن اقام حب علی فقد اقام الصلوة». و به نقل از همان کتاب در تفسیر آیه «و مما رزقناهم ینفقون»، حقیقت انفاق را معرفت آل محمد می‌داند و مقصود از «آنچه نازل شده است» را در آیه «والذین یؤمنون بما انزل الیک» کلمات نازل شده در حق علی می‌داند؛ «لأنهم ان لم یؤمنوا بما انزل فی حقّ علی فلیس ایمانهم بغیره ایماناً وان قیل ایمان فهو مجاز لاینفع» و لذا آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا آمنوا» را اینگونه معنا می‌کند:

۲. همان، ص ۱۴۹.

۴. همان، ۱۵۹.

۱. همان، ص ۲۱۸.

۳. همان، ص ۱۳۳.

«یا ایها الذین آمنوا بمحمد (ص) آمنوا بعلی (ع) حتی یتّم ایمانکم». و در ذیل آیه «ما انزل من قبلك» می‌گوید: یعنی «فی حق علی» و «بالآخرة هم یوقنون»، یعنی «یصدّقون أنّ حکم الآخرة لعلی کما ان حکم الدنيا مسلم الیه» و آیه «اولئک علی هدی من ربّهم»، یعنی «بهذا الدین» و «اولئک هم المفلحون» یعنی «بهذه المعرفة».<sup>۱</sup>

برسی این آیه قرآن را که «قل لو کان البحر مداداً لکلّمات ربّی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربّی ولو جئنا بمثله مداداً» گواه یکی از احادیث نبوی می‌گیرد و می‌گوید که بزرگترین کلمه الهی علی (ع) است، لذا خود حضرت فرموده: «انا کلمة الله الکبری».

### رؤیت و ملاقات محمد (ص) و علی (ع) در روز قیامت

او با تکیه بر آیاتی همچون «وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة»، و «جاء ربّک»، «ربّ ارنی انظر الیک»، «او یأتی ربّک»، «الذین یظنون أنّهم ملاقوا ربّهم» و «وارجع الی ربّک» می‌نویسد:

«ربّ در لغت به معنای مالک و سیّد و مولا است و مقام «ربوبیت» مقامی عام و فراگیر است. به خلاف مقام «الوهیّت» که مقام خاص است و مشترک بین خدا و دیگران نیست؛ در آیات فوق هم خداوند نفرموده: «الی الهها» یا «جاء الهک»، چرا که رؤیت و دیدار و تجلی و آمدن خداوند متعال بی معنا است، زیرا رؤیت و تجلی برای صاحب هیئت و شکل است و آمدن در مورد اجسام، صادق است، پس منظور از «رب» در اینجا «معنای لغوی آن یعنی، مالک و سیّد و مولا است که به همان محمد (ص) و علی (ع) اشاره دارد، زیرا آنها مولا و سرور بندگان و میزان دنیا و آخرت می‌باشند».

برسی در ادامه استدلال خود می‌نویسد:

اتفاقاً کلمه «رب» در قرآن در موارد متعددی به معنای «سیّد» و «مولا» و «ولی» به کار رفته است، مثل آیه «انّه ربّی احسن مثوای آ» و آیه «اذکرنی عند ربّک آ» و آیه «ارجع الی ربّک د» و اگر استعمال کلمه رب در مورد غیر پروردگار جایز نبود؛ پیامبر معصوم این کار را نمی‌کرد.

و اگر همه آیه «وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة» را با محذوف گرفتن مضاف معنا

۱. همان، ص ۱۶۰ (برای نمونه‌های بیشتر رک: صفحات ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵ و ۱۲۶).

۳. یوسف: ۴۲.

۲. یوسف: ۲۳.

۴. یوسف: ۵۰.

کنید [یعنی «الی رحمة ربها و فضل ربها و نعمة ربها»] باز منظور محمّد (ص) و علی (ع) است، زیرا اینان نعمت واقعی اند و در این فرموده خدا: «و اسع علیکم نعمة ظاهرة و باطنة<sup>۱</sup>» منظور از نعمت ظاهر، رسول خدا (ص) و نعمت باطن، علی (ع) می باشد.

و در آیه شریفه «فلما تجلی ربّه للجبل جعله دكاً<sup>۲</sup>» تجلی در مورد کسی یا چیزی که جسم یا هیئتی داشته باشد صادق است و پروردگار منزّه از جسم و هیئت است، لذا منظور از رب در اینجا نور محمّد (ص) و علی (ع) است و این همان نکته ای است که علی فرمود: «انا مکلم موسى من الشجرة أن یا موسی انا ذلک النور».

وی در پایان این بحث قرآنی می گوید که «البته کلمه ربّ در قرآن به معنای «معبود» نیز به کار رفته است و در چنین مواضعی به معنای «اله» است و هیچ اشتراکی در آن نیست، مثل آیه: «ربّ السموات و ربّ الارض ربّ العالمین<sup>۳</sup>».

و اما اسم «الله» هر وقت از این باب در قرآن استفاده شده با محذوف گرفتن مضاف معنا می شود، لا غیر، مثل «هل ينظرون الا ان یاتیهم الله» و آیه «فأتاهم الله من حیث لم یحتسبوا» که مقصود «امر الله» می باشد.<sup>۴</sup>

### شیعیان در نامه اعمال خود گناهی ندارند

به اعتقاد رجب برسی، در روز قیامت از عهد و پیمانی که انسان ها با خدا بسته اند سؤال می شود و آیه «و فقومهم أنهم مسؤولون» به همین نکته اشاره دارد، اما از شیعیان علی در مورد گناهانشان سؤال نمی شود، چون آنها به عهد خود وفادار مانده اند و لذا گناهی ندارند و این همان معنای «یومئذ لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان» است که لفظ عام است، ولی معنای خاص از آن اراده شده است، یعنی «لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان من شیعة علی» و شیعیان علی (ع) گناهی ندارند تا از آنها سؤال شود، زیرا که حبّ علی از «حسنات» شمرده می شود، بلکه اکبر حسنات است و به دلیل آیه «انّ الحسنات یدهبن السیئات» دیگر گناهی در نامه اعمال آنها وجود ندارد. وی معتقد است که در غیر این صورت بین آیات فوق تناقض ظاهری وجود خواهد داشت،<sup>۵</sup> همچنان که برای رفع تناقض بین آیات «بل یداه مبسوطتان» و آیه «لیس کمثله شی» می گوید: «اگر راه تأویل را

۱. لقمان: ۲۰.

۲. اعراف: ۱۲۳.

۳. حائیه: ۳۶.

۴. مشارق، ص ۱۹۰ تا ۱۹۴.

۵. همان، ص ۱۹۸.

پیش نگیریم، تناقض لازم می آید، زیرا کسی که هیچ گونه مثلی ندارد، چگونه می توان برای او «دو دست مبسوط» تصور نمود، لذا از جهت ظاهری لفظ «ید» استعاره از قدرت و رازقیت پروردگار است، و از جهت باطن «دو دست گشاده» محمّد (ص) و علی (ع) هستند که دارای نعمت نبوت، و قدرت ولایت می باشند.<sup>۱</sup>

### تفسیر سوره حمد

چون بررسی حضرت علی (ع) را مالک یوم الدین معرفی می کند کسی به او اعتراض کرده، می گوید: اگر علی (ع) مالک یوم الدین باشد، لازم می آید که «الرّحمن الرّحیم» نیز بر علی (ع) صادق باشد. برسی در پاسخ به اعتراض این شخص که وی را «معترض من اهل التقليد» معرفی می کند، می گوید: «ما بر طبق این آیه علی (ع) را «مالک یوم الدین» نخواندیم، تا شما صفات قبل و بعد آن را نیز به علی منتسب کنید. وی برای این که این توهم را از ذهن معترض دور کند، سوره حمد را تفسیر می کند و می گوید، «الحمد لله رب العالمین» یعنی ما شهادت می دهیم که تمام حمدها با همه عبارت های جامع معنای حمد از هر کسی که صادر شود از آن پروردگار است و همین طور تا می رسد به آیه «اهدنا الصراط المستقیم»، می گوید: «ما بعد از حمد واجب الوجود، از خدا درخواست می کنیم که ما را به حبّ علی که همان صراط مستقیم است، هدایت کند. مقصود از «الذین انعمت علیهم» همان محمّد و آل محمّد (ص) است که کون و مکان به خاطر آنها آفریده شده است. و مقصود از «غیرالمغضوب علیهم» دشمنان اهل بیت (ع) و مقصود از «الضّالین» شیعیانی هستند که به امام معرفت ندارند.<sup>۲</sup>

### علوم غریبه در نظر رجب بررسی

پیدا است که بررسی در روزگاری زندگی می کرده که مباحث حروفیگری به معنای افراطی آن کاملاً رونق داشته است، لذا وی به علوم غریبه ای همچون علم حروف و اعداد و نقطه گرایش و علاقه زیادی داشته و سعی می کرده است از این طریق به رازهای پیچیده

۱. همان، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۲. همان، ص ۱۴۷؛ روایات زیادی در تأیید این گفته اخیر بررسی درباره صراط مستقیم وجود دارد که وی نیز از آنها سود جسته است؛ به عنوان نمونه رک: المناقب، ج ۳، ص ۸۹؛ البرهان، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۲۲؛ معانی الاخبار، حدیث ۶۸ مشارق، چاپ جدید، ص ۲۸۰.

بعضی مباحث دست یابد. او بارها در کتاب مشارق در ضمن مباحث فراوانی که در اسرار حروف و اعداد ارائه کرده، علاقه خود را به این‌گونه مباحث نشان داده است.

او می‌نویسد: «سرّ خداوند، در خزانه علم حروف به ودیعت گذاشته شده و خداوند آیات خود را با حروف آغاز نموده و سرّ قضا و قدر را در آنها به ودیعت نهاده است.<sup>۱</sup> او در بخش دیگری از کتاب خود، علم حروف را از علوم شریف وصف می‌کند<sup>۲</sup> و علم نقطه و دایره را از اجل علوم می‌شمارد، زیرا به عقیده وی کلام به حروف، و حروف به الف، و الف به نقطه منتهی می‌شود.<sup>۳</sup>

او در اهمیت نقطه می‌نویسد: «سرّ خدا در کتاب‌هایش به ودیعت گذاشته شده و سرّ کتب در قرآن، و سرّ قرآن در حروف مقطعه آمده است و از طرف دیگر، علم حروف در الف و لام، و علم الف و لام در الف، و علم الف در نقطه، و علم نقطه در معرف اصلی آن نهفته است. سرّ قرآن در فاتحه، و سرّ فاتحه در آغاز آن، یعنی بسم الله، و سرّ بسم الله در باء، و سرّ باء در نقطه هست.

برسی در بخش دیگری از کتاب خود می‌نویسد: «فعلّم العدد الدال علی معرفة الواحد الاحد هو اصل العلوم و مبدأ المعارف و تقدّمه علی سائر العلوم کتقدم العقل علی سائر الموجودات».<sup>۴</sup> وی همچنین در موارد مختلف بحث نقطه را پیش می‌کشد. به اعتقاد وی، هستی تمام موجودات به نقطه بر می‌گردد و نقطه صفت ذات و علت موجودات است که نام‌های مختلفی مثل عقل، نور محمدی (ص)، عقل اول، عقل فعال و عقل کل به خود گرفته است.<sup>۵</sup> به نظر برسی فیض اول حضرت احدیت همان نقطه واحده است که از او الف ظاهر می‌شود.<sup>۶</sup> و حقیقت نقطه که سرمنشأ تمام موجودات است علی (ع) است و روایت «انا النقطة تحت الباء» به همین معنا است و علی (ع) کلمه واجب الوجود بوده و علت و سرّ وجودی همه موجودات از جمله پیامبران است.

برسی در ادامه برای تأیید دیدگاه خود این روایت را از پیامبر نقل می‌کند:

«لولم اخف ان تقول امتی فیک ما قالت النصارى فی المسيح بن مریم لقلت الیوم فیک حدیثاً». برسی می‌گوید اگر آن حضرت آن سخن را در باب علی می‌فرمود، امت او علی

۱. مشارق، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. مشارق، ص ۲۹.

۴. همان، ص ۳۰ و نگاه کنید به ص ۲۷ و ۲۹.

۵. همان، ص ۳۸.



را به خدایی می خوانند، همانطور که بعضی این کار را کردند.<sup>۱</sup>

برسی معتقد است که: «خداوند متعال آنگاه که آدم را آفرید در سرشت و نهاد وی نسبتی از حروف را پدید آورد. او هر یک از حروف را حاکی از یکی از احوال آدمی فرض می کند و حکمت اختلاف حروف را نیز به خاطر اختلاف در احوال آدمی می داند و می گوید، «دال» به روز خلقت آدم و «جیم» به روز تسویه [= آفرینش موزون اعضا] و «باء» به روز نفخ روح و «الف» به روز سجود او اشاره دارد. در میان این حروف «الف» از جایگاه ویژه ای برخوردار است، زیرا جمیع حروف محتاج اویند و او از آنها غنی است و «الف» از اولین مخترعات بوده و سائر مراتب عالم از آن ناشی شده است و کسی که ظاهر و باطن «الف» را بشناسد به درجه صدیقان و مرتبه مقربان رسیده است.<sup>۲</sup>

وی در جایی دیگر راجع به اسرار «ب» می نویسد: «این اسرار مربوط به نقطه «ب» است و این که علی (ع) فرمود: «انا النقطة التي تحت الباء المبسوطة» به همین معنا اشاره می کند. برسی در این مفهوم از محیی الدین بن عربی کمک می گیرد که گفته: «الباء حجاب الربوبية ولو ارتفعت الباء لشهد الناس ربهم تعالى». <sup>۳</sup> و سپس به دیگر اسرار حروف، یعنی «ق»، «ط»، «ج»، «ک»، «ع»، «ث»، «ز» و «و» می پردازد.<sup>۴</sup>

او در بعضی از عبارات به گونه ای سخن می گوید که گویا از اسم اعظم مطلع است،<sup>۵</sup> چنان که معتقد است، اسم اعظم به یقین در سوره حمد موجود است.<sup>۶</sup> او همچنین می نویسد: «اسم اعظم به حسب اراده و حکمت الاهی گاهی در حرف واحد و گاهی در عدد واحد و گاهی در حروف و اعداد است». برسی اسم اعظم را حاوی ۷۲ حرف می داند.<sup>۷</sup> و در اواخر کتاب تصریح می کند که «اسم اعظم همان علی (ع) است؛ کسی که از من علت این مطلب را خواست به او گفتم: مگر نمی دانی ولایت مبدأ و غایت می باشد و ولایت اولین فریضه ای بود که خدای بلندمرتبه الزام کرد و اولین خلعت کمالی ای بود که بر تن پیامبر قبل از خلعت نبوت و رسالت پوشاند و مقصود از آنچه در دعا خوانده می شود: «اللهم انی اسئلك باسمک الذی خلقت به کل شیء و کتبت به علی کل شیء» همان علی (ع) است». <sup>۸</sup>

۲. همان، ص ۱۹ تا ۲۲.

۴. همان، ص ۲۱ و ۲۲.

۶. همان، ص ۲۵.

۸. همان، ص ۱۵۵.

۱. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۲۱.

۵. همان، ص ۲۱.

۷. همان، ص ۲۶.

در بخش‌هایی که بررسی از علم حروف و اعداد صحبت کرده به هیچ وجه نباید به دنبال دلیل بود، زیرا اگر در بعضی موارد دلیل هم ارائه شود، مشکل دو چندان خواهد شد؛ به عنوان نمونه، او در مقام بیان صفات الاهی حی، مرید، قادر، متکلم، جواد و مقسط می‌گوید، هر کدام از این اسما مظهری دارند؛ مظهر حیات، اسرافیل است؛ مظهر علم، جبرائیل؛ مظهر اراده، میکائیل، مظهر قدرت؛ عزرائیل، و هر یک از این ۷ صفت، مظاهری افلاکی هم دارند که به آن «نیزات سبع» می‌گویند؛ مظهر حیات، خورشید؛ مظهر علم، مشتری؛ مظهر قدرت، مریخ؛ مظهر اراده، زهره؛ مظهر کلام، ماه؛ مظهر مقسط، عطارد؛ مظهر جوود، زحل. وی در پایان می‌گوید که اسما در عوالم تحت خود به واسطه این مظاهر تأثیرگذارند و شاهد آن، فرموده (و اوحی فی کل سماء امرها) می‌باشد. وی سپس انبیا را مظاهر اسم خدا دانسته و برای هر یک از آنها مظهری را نقل می‌کند که باز هیچ کدام از آنها مستند و مدرک مشخصی ندارد. او می‌گوید که وجود و هستی تمام رسل و انبیا به هفت اسم آدم، ادریس، ابراهیم، یوسف، موسی، هارون و عیسی بازگشت می‌کند و مرجع این هفت اسم، اسم جامع محمد (ص) است. وی در ادامه بحث از انبیاء و مظهریت آنها «ادریس» را مظهر اسم حی، و فلک او را شمس معرفی می‌کند و «ابراهیم» را مظهر اسم جواد و فلکش را «زحل»، «یوسف» را مظهر اسم مرید و فلکش را «زهره»، «موسی» را مظهر اسم قادر و فلکش را مریخ و «هارون» را مظهر اسم «علیم» و فلکش را «مشتری»، «عیسی» را مظهر اسم «مقسط» و فلکش را «عطارد»، و «محمد (ص)» را جامع همه این افلاک و اسماء و اعداد و فلکش را «قاب قوسین او ادنی» معرفی می‌کند.<sup>۱</sup>

بررسی در جایی به تفسیر «ابوتراب» به عنوان یکی از القاب علی (ع) می‌پردازد. حروفیه راجع به این کنیه حضرت بحث‌هایی را مطرح کرده‌اند. در نظر حروفیان ابوتراب نشانه آن است که علی (ع) مقام آدم (ع) را داراست، زیرا آدم (ع) از خاک آفریده شده است. آنها معتقدند که «ابوتراب» اصل همه مخلوقات است.<sup>۲</sup> عین این معنا را بررسی نیز بیان می‌کند و می‌گوید که اباتراب همان آب است، به این معنا که پدر اشیاء و مبدأ و حقیقت و معنای آنها است.<sup>۳</sup>

۲. کامل مصطفی، تشیع و تصوف، ص ۲۸۰.

۱. همان، ص ۳۳.

۳. مشارق انوار، ص ۳۱.

برسی در او آخر کتاب مشارق مجدداً مباحث حروف و اعداد را مطرح می‌کند او می‌نویسد: «سه واژه «علی حکیم»، «الصراط المستقیم» و «مالک یوم الدین» که در قرآن به کار رفته، هر سه به معنای علی (ع) است، چون «علی حکیم» ۷ حرف دارد و مطابق با عدد ۱۸۸ است. و «صراط مستقیم» ۱۴ حرف دارد و مطابق عدد ۱۰۱۳ است و «مالک یوم الدین» ۱۲ حرف داشته، مطابق عدد ۲۳۲ است و هر که با اسرار حروف آشنا باشد می‌داند که مقصود از هر سه همان علی بن ابیطالب است.»

برسی در فصلی دیگر به تفسیر کلمه «هو» می‌پردازد و می‌گوید: «هو» اسمی است که اشاره به هویتی دارد که نه چیزی قبل از آن نه چیزی بعد از آن می‌باشد و اشاره به الوهیت حقیقی دارد، زیرا «هو» یک حرف است و بر ذات واحدی دلالت می‌کند که دارای جلال، بقاء، دوام و جز آنها می‌باشد و این اسم در تاویل، همان اسم علی است.<sup>۱</sup> همان‌طور که اشاره شد اعداد نیز مورد توجه برسی قرار دارد. وی فصلی از کتاب مشارق را به شرح و توضیح عدد ۱۲ اختصاص داده، می‌نویسد:

تمام کلمات وقتی به اصل خود باز می‌گردند به «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» می‌رسند و اسلام و ایمان نیز مبتنی بر این دو می‌باشد. هر یک از این کلمات ۱۲ حرف هستند و لذا امامت که رأس ایمان است باید به این ۱۲ حرف قائم باشد و فرموده خداوند متعال نیز در آیه «وجعلنا منهم اثنی عشر نقیباً» و «قطعناهم اثنی عشر اسباطاً امماً»، به این معنا اشاره دارد. در نظر وی از این رو است که خداوند نقبای اولیا و اسباط اوصیانش را ۱۲ تا قرار داد و سر ۱۲ ماهه بودن سال و ۱۲ ساعته بودن شب و روز نیز در همین نکته نهفته می‌باشد.<sup>۲</sup>

او می‌گوید که خداوند متعال عدد اهل بیت (ع) را به تعداد ماه‌های سال قرار داد و هر یک از آنها نیز ۱۲ حرف دارند و این خود سرّی از اسرار ولایت است. سپس برای اثبات این ادعا از «لا اله الا الله» که ۱۲ حرف دارد شروع می‌کند و عباراتی چون محمد رسول الله، النبی المصطفی، الصادق الامین، علی باب الهدی، امیرالمؤمنین و... را ذکر می‌کند. جالب این است که برای آن‌که به گونه‌ای عدد ۱۲ را تدارک بیند در بعضی کلمات از «الف و لام» استفاده می‌کند، مثل الامام الثانی، الامام الثالث تا الامام العاشر؛ ولی از الامام الحادی عشر و الامام الثانی عشر چون بیش از ۱۲ حرف می‌شود با الف و لام یاد نمی‌کند. همچنین در ذکر نام امامان (ع) گاهی از الف و لام استفاده می‌کند، مثل الحسن المجتبی،

الحسین بن علی، الامام السجاد والامام الباقر که ۱۲ حرف دارند، گاهی از کلمه «هو» استفاده می‌کند و می‌گوید: «هو جعفر بن محمد» یا «هو علی بن محمد» و گاهی از هیچ‌کدام استفاده نمی‌کند، زیرا در آن صورت از ۱۲ حرف فراتر می‌رود، مثل محمد بن الحسن. همچنین در برخی موارد حروف مشدد را دو حرف و در برخی موارد یک حرف حساب می‌کند.<sup>۱</sup>

اینها همه از نکات قابل تأملی است که تمام مباحث بررسی درباره حروف و اعداد را زیر سؤال می‌برد و انسان را از پذیرش آنها معذور می‌دارد. عده‌ای چون علامه امینی که به هر قیمتی درصدد دفاع از بررسی هستند معتقدند که این افراد را نباید تخطئه کرد، چون اینان برای پاسخ دادن به حروف شناسان سنی به این کارها دست زده‌اند.<sup>۲</sup>

### بحث ولایت و امامت در مشارق انوار

سرتاسر کتاب مشارق با هدف توضیح و تبیین جایگاه و مقام ولایت و امامت تنظیم شده است. تمام بخش‌های قرآنی، روایی و مباحث حروف و اعداد و جز آنها همه به همین منظور تدوین گشته است، لذا نمی‌توان بخش معینی از کتاب را در خصوص این موضوع دانست و نشان داد، از این رو سعی می‌کنیم مطالب پراکنده بحث ولایت و امامت را در این فصل، گردآوری و گزارش نماییم.

بررسی در بخشی از کتاب خود بحث نظری امامت را مطرح می‌کند. به نظر او تنها اعتقاد به این مطلب که امامان ما «معصوم و واجب‌الاطاعة» بوده و «برتر از فلان و فلان» می‌باشند کفایت نمی‌کند، بلکه باید معرفت به امام (ع) نیز همانند معرفت به پروردگار متعال و پیامبر (ص) به تفصیل انجام پذیرد. او معتقد است که در باب امامت، باید امام (ع) را به جنس و فصل شناخته، به لوازم مقام امامت احاطه و آگاهی یابیم. از این رو بررسی به بیان جنس و فصل امامت می‌پردازد و می‌نویسد: «جنس امامت همان ریاست عامه است که چهار فصل دارد: تقدم، علم، قدرت و حکمت و اگر این چهار فصل منتفی شود از آن جنس نیز خبری نخواهد بود».

او برای اثبات این چهار فصل، از موضوع ولایت در بحث عرفان نظری کمک می‌گیرد

و در واقع معلومات خود را در این عرصه به خدمت می‌گیرد. به نظر وی، ولایت علت غایی کمال در اصول و فروع، و امور عقلی و شرعی است، لذا «تقدم بالفرض و تأخر بالحکم»<sup>۱</sup> دارد. او در مقام بیان این که چرا ولایت علت غایی است می‌نویسد، چون تنها ولی مطلق است که خداوند متعال لباس جمال و کمال را بر آن پوشانده، قباى تصرف و حکمت را بر تن او کرده و قلب او را محل مشیت و علم خود گردانیده است. وی با این بینش به تفسیر این فقره از زیارت رجبیه می‌نشیند: «الحق مقاماتک و آیاتک و علاماتک، لافرق بینک و بینها» و می‌گوید، از آنجا که صفات الاهی کلی بوده، مانعی در برابر شمول و عمومیت آن نیست، لذا این صفات بر افراد متعدد دارای ماهیت‌های مختلف صادق است. از این رو پروردگار متعال این صفات را لذاته دارا می‌باشد، چون وجوب وجودش اقتضای صفات الوهیت را دارد، اما ولی این صفات را از پروردگار متعال اخذ نموده است. وی معتقد است که استثنای مذکور در ادامه دعا، یعنی «الانهم عبادک» همین نکته را القا می‌کند. بررسی بر پایه همین تحلیل تمام آن چهار فصلی را که در ابتدا به عنوان شروط امامت ذکر کرده، به معنای مطلق کلمه برای شخص امام (ع) جایز، بلکه واجب شمرده است. لذا می‌نویسد: «واجب است شخص ولی از دیگران برتر بوده و دارای علم، حکمت، تصرف در امور و عصمت از خطا و ظلم باشد»<sup>۲</sup>. در همین جا است که مفهوم ولایت به معنایی که در نظر بررسی است مطرح می‌شود و همه صفات الاهی در شخص ولی تجلی می‌کند و ولی مطلق مظهر همه اسمای الاهی می‌گردد، لذا بررسی به پیروی عارفان بزرگ پیش از خود، ولی را مظهر اسم جامع الاهی دانسته، به هیچ محدودیتی در شخص ولی معتقد نیست. با تکیه بر این جهان بینی، بررسی هیچ ابایی ندارد که علی (ع) را «حاکم یوم الدین و مالک یوم الدین» معرفی کند.<sup>۳</sup> بررسی در جای دیگر علی را «ام الکتاب و حاکم یوم الحساب» و «ولی النعیم و العذاب» خوانده است.<sup>۴</sup> وی هیچ محدودیتی برای علم امام قائل نیست و راجع به آگاهی امامان به تمام زبان‌ها ضمن این که روایات زیادی را مطرح می‌کند، می‌نویسد، شخص امام (ع) به تمام زبان‌های

۱. این کلام ظاهراً مربوط به این فاعله فلسفی است که علت غایی در تصور، مقدم بر فعل (در مقام علت) و در وجود خارجی متأخر از آن (در مقام غایت) است. رک: اسفار، ج ۲، ص ۲۷۰ و شرح منظومه، ج ۲، ص ۳۹.

۲. مشارق، ص ۱۳۵.

۳. مشارق، ص ۱۴۵، بررسی روایتی را در تأیید همین معنا از تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه «الیس الله باحکم الحاکمین» نقل کرده و علی (ع) را احکم الحاکمین دانسته است. همان، ص ۱۰۹.

مختلف، بلکه به زبان پرندگان و زبان همه جانداران مسلط است.<sup>۱</sup> همین طور است سایر شؤن از قبیل قدرت، عظمت و شجاعت، لذا بررسی با اعتقاد تمام این روایت را از پیامبر(ص) نقل می‌کند که:<sup>۲</sup>

«من اراد ان ينظر الی اسرافیل فی رفعتہ و الی میکائیل فی درجتہ و الی جبرائیل فی عظمتہ و الی آدم فی هیبتہ و الی نوح فی صبرہ و دعوتہ و الی ابراهیم فی سخاوتہ و الی موسی فی شجاعته و الی عیسی فی سماحتہ و الی محمد(ص) فی شرفه و منزله فلینظر الی علی بن ابی طالب».

در ادامه تبیین مقام ولایت، بررسی در بخشی از کتاب خود آورده است:<sup>۳</sup>

«همه اسما و صفات الاهی به یکی از این سه اسم باز می‌گردد: اسم ذات، اسم صفات و اسمی که هم اسم ذات است و هم روح صفات، و در واقع سر ذات و سر صفات، و در سایر موجودات جاری است و به واسطه آن، کائنات منفعّل می‌گردد». وی در تبیین مصادیق این اسماء می‌نویسد: «اما اسم ذات همان اسم الله است و اسم صفات اسم محمد(ص)، و اسمی که روح صفات و سر ذات است علی(ع) می‌باشد. همه اینها اسم اعظم است و اسم جلاله همان اسم مقدّس و نام محمد ظاهر اسم اعظم و نام علی ظاهر باطن و باطن ظاهر است که همان اسم اعظم حقیقی است».

### فرقه‌شناسی در مشارق انوار

بررسی در خاتمه کتاب خود مذاهب مختلف فقهی و کلامی اسلام را نام برده و ضمن تفکرات برخی از آنها به نقد آنها پرداخته است. او این بخش از کتاب را به منظور تبیین اختلافات فرق و اثبات حقانیت شیعه اثناعشری انجام می‌دهد و ضمناً احاطه و آگاهی خود بر افکار دیگر فرق را به رخ مخالفان و معترضان افکار خود می‌کشد.

از ویژگی‌های آشکار این بخش از کتاب، از هم‌گسیختگی مطالب و بی‌سامانی فصل‌ها و تقسیم بندی‌ها و از همه مهم‌تر غلط بودن بعضی مطالب است. زیرا با این‌که تا

۱. این نگرش بررسی نگارنده را به یاد عبارتی از شیخ مفید در همین باب می‌اندازد که ذکر آن برای نشان‌دادن تصور مفهوم امامت، بی‌فایده نیست. شیخ مفید در ذیل عنوان «القول فی معرفة الائمة بجمع الصنائع واللغات» می‌نویسد: «آشنا بودن ائمه به جمیع فنون و زبان‌ها نه منبع است و نه از جهت عقل و قیاس، واجب البته اخباری در این باب وارد شده است که اگر ثابت شود، باید به آن معتقد شد، ولی در صدور این روایات من تردید دارم و جماعتی از امامیه هم با من موافقند این در حالی است که خاندان نبوت - رحمتهم الله - مطلب فوق را عقلاً و قیاساً واجب می‌دانند و تمام مقروضه و غلات نیز موافق آنها هستند (شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۶۷ از مجموعه آثار چاپ کنگره شیخ مفید، ج ۴).

۳. مشارق، ص ۱۵۶.

۲. مشارق، ص ۱۰۹.

زمان وی کتاب‌های ملل و نحل نسبتاً معتبری به رشتهٔ تحریر درآمده بود، اما به ظاهر هیچ کدام از آنها مورد استفادهٔ وی قرار نگرفته است. بُرسی گاه در ضمن تقسیم بندی‌ها به فرقه‌هایی اشاره می‌کند که در هیچ یک از کتب ملل و نحل حتی نامی از آنها به میان نیامده است. او در ابتدا می‌نویسد که اهل سنت دو فرقه‌اند: ۱. اصحاب حدیث که شامل داودیّه، شافعیّه، مالکیّه، حنبلیّه و اشعریه می‌شود؛ ۲. اصحاب رأی که یک فرقه‌اند.

او معتزله را در ابتدا دارای ۷ فرقه معرفی می‌کند و در موقع نام بردن به ۶ نام اشاره می‌کند که از جملهٔ آنها «حنفیّه» است،<sup>۱</sup> سپس در مقام تشریح عقاید آنان دو فرقه دیگر را به آنها می‌افزاید که جمعاً ۸ فرقه می‌شود. این در حالی است که ملل و نحل نویسانی همچون شهرستانی (متوفای ۵۴۸) صدها سال پیش، فرقه‌های معتزله را تا ۱۲ فرقه ذکر کرده بودند.<sup>۲</sup> جالب این است که بُرسی در مقام تشریح تفکرات معتزله می‌نویسد: «آنها خطا را بر پیامبران جایز می‌شمردند و امامت را قبول ندارند و قائل به حسن و قبح شرعی‌اند و نه عقلی و همچنین معتقدند که خداوند متعال ابلیس را به سجده امر کرد، در حالی که عدم سجده را اراده کرده بود و آدم(ع) را از نزدیک شدن به درخت منع کرده بود، در حالی که خوردن میوه‌های آن را اراده نموده بود.»<sup>۳</sup>

بُرسی «مجبیره» را غیر از «جبریه» قلمداد می‌کند و برای «مجبیره» ۱۰ فرقه قائل است که ۹ فرقه را نام می‌برد<sup>۴</sup> و برای «جبریه» ۵ فرقه را ذکر می‌کند.<sup>۵</sup> و فرق «مرجئه» را ۶ تا ذکر می‌کند که<sup>۶</sup> نامی از آنها در ذیل فرقه مرجئه در کتب ملل و نحل دیده نمی‌شود.

وی راجع به «نواصب» می‌نویسد: آنها کسانی هستند که با زیدبن علی جنگیدند و در نزد آنها سنی کسی است که بغض علی(ع) را داشته باشد. وی می‌گوید، «خوارج» ۱۵ فرقه‌اند و در موقع ذکر فرقه‌ها به ۱۱ فرقه از آنها اشاره می‌کند.<sup>۷</sup> و در جای دیگر خوارج را ۹ فرقه معرفی می‌کند.<sup>۸</sup> و در معرفی قدریه می‌گوید «آنها در اعتقاداتشان مخالف عقل و نقل و قرآن و رحمان هستند».<sup>۹</sup>

۱. مشارق، ص ۲۰۴.

۲. شهرستانی، الملل والنحل، ص ۴۹ تا ۷۸، انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۱.

۳. مشارق، ص ۲۰۸.

۴. همان، ص ۲۰۵.

۵. همان.

۶. همان، البته در بعضی از نسخه‌ها ۱۳ فرقه ذکر شده است، رک: همان (چاپ جدید)، ص ۳۸۶.

۸. همان، ص ۲۱۴.

۹. مشارق، ص ۲۱۰ برای آشنایی با عقاید قدریان مراجعه کنید به: حسین عطوان، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر

اموی، ترجمه حمید رضا شیخی، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس، چاپ اول، ۷۱.

شاید جالب‌ترین بخش مباحث فرق بخش «علویّه» باشد. بُرسی در ابتدا فرقه علویّه را به ۳ فرقه زیدیه، غلات و امامیه اثناعشری تقسیم می‌کند، سپس فرق زیدیه را به ۱۵ فرقه تقسیم می‌کند و عقاید برخی از آنان را که برایش جالب بوده ذکر می‌کند، از جمله فرقه‌ای زیدی را به نام صالحیه که به بت‌ریه نیز معروفند نام می‌برد و در توضیح عقایدشان می‌نویسد، آنها علی (ع) را افضل امت بعد از نبی می‌دانند ولی شیخین را سبّ نمی‌کنند.<sup>۱</sup> بُرسی پیش از این از شیعه به خاطر این که متهم به سبّ اصحاب شده بودند دفاع کرده بود و روایت منسوب به پیامبر (ص) را که فرموده بود «مَنْ سَبَّ اصْحَابِي فَقَدْ سَبَّنِي» دروغ دانسته بود.<sup>۲</sup>

او بعد از چند سطر فرقه «کیسانیه» را نیز از علویّه ذکر می‌کند و ۴ فرقه را برای آن نام می‌برد و این در حالی است که چند صفحه بعد همین فرقه را یکی از شعب فرقه «کنانیه» معرفی می‌کند.<sup>۳</sup> و در مقام ذکر فرقه «غلات» برخلاف معمول که همیشه کمتر از وعده‌ای که داده از فرقه‌ها نام می‌برد، آنها را ۹ فرقه می‌داند، ولی هنگام نام بردن به ۱۱ فرقه اشاره می‌کند که از جمله آنها سبّیه، مفوضه، مجسمه و اسماعیلیه هستند. وی در ادامه در یک جمع‌بندی عجولانه می‌نویسد: همه این فرق معتقد به بطلان شریعت هستند.<sup>۴</sup>

برسی بدون این که نام فرقه‌ای را بیاورد بعضی از عقاید غلات را آورده و رد کرده است. او در ردّ یکی از این فرقه‌های غالی که معتقدند، خداوند متعال در صورت خلق ظاهر شده، از صورتی به صورت دیگر منتقل می‌گردد و در هر صورتی که ظاهر شود حجاب و باب‌هایی وجود دارد که اگر انسان به آنها واقف شود از تکلیف معاف خواهد شد، می‌نویسد: این مخالف عقل و نقل است، سپس روایتی را نقل می‌کند که بین کفر و ایمان فقط ترک نماز حائل است.<sup>۵</sup>

او در ادامه ردّ تفکرات غالیانه می‌گوید: «فرقه‌ای از آنها معتقدند که نبی (ص) و ائمه خالق و رازقند و مرگ و زندگی به دست آنها است و شخصیت‌هایی وجود دارند که اگرچه انسان هستند، اما اگر آدمی به ظاهر و باطن آنها به درستی معرفت پیدا کند محرّمات حلال می‌گردد و واجبات ساقط می‌شود.»<sup>۶</sup>

۱. مشارق، ص ۲۱۰، البته صالحیه با بت‌ریه متفاوت است اگر چه هر دو فرقه یک تفکر را دنبال می‌کنند، رک: شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۴۲.  
 ۲. مشارق، ص ۲۰۷.  
 ۳. همان، ص ۲۱۲، بررسی فرقه کنانیه را یکی از بیست فرقه مفوضه (از غلات) نام می‌برد.  
 ۴. همان، ص ۲۱۱.  
 ۵. همان.  
 ۶. همان.



شاید جالب‌ترین بخش مباحث فرق بخش «علویّه» باشد. بررسی در ابتدا فرقه علویّه را به ۳ فرقه زیدیه، غلات و امامیه اثناعشری تقسیم می‌کند، سپس فرق زیدیه را به ۱۵ فرقه تقسیم می‌کند و عقاید برخی از آنان را که برایش جالب بوده ذکر می‌کند، از جمله فرقه‌ای زیدی را به نام صالحیه که به بت‌ریه نیز معروفند نام می‌برد و در توضیح عقایدشان می‌نویسد، آنها علی (ع) را افضل امت بعد از نبی می‌دانند ولی شیخین را سبّ نمی‌کنند.<sup>۱</sup> بررسی پیش از این از شیعه به خاطر این که متهم به سبّ اصحاب شده بودند دفاع کرده بود و روایت منسوب به پیامبر (ص) را که فرموده بود «مَنْ سَبَّ اصْحَابِي فَقَدْ سَبَّنِي» دروغ دانسته بود.<sup>۲</sup>

او بعد از چند سطر فرقه «کیسانیه» را نیز از علویّه ذکر می‌کند و ۴ فرقه را برای آن نام می‌برد و این در حالی است که چند صفحه بعد همین فرقه را یکی از شعب فرقه «کنانیه» معرفی می‌کند.<sup>۳</sup> و در مقام ذکر فرقه «غلات» برخلاف معمول که همیشه کمتر از وعده‌ای که داده از فرقه‌ها نام می‌برد، آنها را ۹ فرقه می‌داند، ولی هنگام نام‌بردن به ۱۱ فرقه اشاره می‌کند که از جمله آنها سبّیه، مفوضه، مجسمه و اسماعیلیه هستند. وی در ادامه در یک جمع‌بندی عجولانه می‌نویسد: همه این فرق معتقد به بطلان شریعت هستند.<sup>۴</sup>

برسی بدون این که نام فرقه‌ای را بیاورد بعضی از عقاید غلات را آورده و رد کرده است. او در ردّ یکی از این فرقه‌های غالی که معتقدند، خداوند متعال در صورت خلق ظاهر شده، از صورتی به صورت دیگر منتقل می‌گردد و در هر صورتی که ظاهر شود حجاب و باب‌هایی وجود دارد که اگر انسان به آنها واقف شود از تکلیف معاف خواهد شد، می‌نویسد: این مخالف عقل و نقل است، سپس روایتی را نقل می‌کند که بین کفر و ایمان فقط ترک نماز حائل است.<sup>۵</sup>

او در ادامه ردّ تفکرات غالیانه می‌گوید: «فرقه‌ای از آنها معتقدند که نبی (ص) و ائمه خالق و رازقند و مرگ و زندگی به دست آنها است و شخصیت‌هایی وجود دارند که اگرچه انسان هستند، اما اگر آدمی به ظاهر و باطن آنها به درستی معرفت پیدا کند محرّمات حلال می‌گردد و واجبات ساقط می‌شود.<sup>۶</sup>

۱. مشارق، ص ۲۱۰، البته صالحیه با بت‌ریه متفاوت است اگر چه هر دو فرقه یک تفکر را دنبال می‌کنند، رک: شهرستانی، الملل والحل، ص ۱۴۲.  
 ۲. مشارق، ص ۲۰۷.  
 ۳. همان، ص ۲۱۲، بررسی فرقه کنانیه را یکی از بیست فرقه مفوضه (از غلات) نام می‌برد.  
 ۴. همان، ص ۲۱۱.  
 ۵. همان.  
 ۶. همان.

و راجع به فرقه سبئیّه بعد از این که آنها را به ۲۳ فرقه تقسیم می کند می گوید: «اینها اصحاب عبدالله بن سبأ هستند و او اولین کسی بود که غلو نمود و معتقد شد که خداوند متعال فقط در علی (ع) ظهور پیدا کرد و پیامبران همواره علی (ع) را صدا می زدند و ائمه ابواب او هستند و کسی که به خالقیت و رازقیت علی (ع) معرفت پیدا کند تکلیف از او ساقط است». بررسی این تفکر را کفر محض می داند.<sup>۱</sup>

بررسی در بررسی یکی از شعب فرقه «مفوضه» به نام فرائیه می گوید: «آنها معتقدند که خداوند متعال خلق و امر، و حیات و رزق را به علی و اولادش واگذار کرده است. و فرقه دیگری از مفوضه را «خماریه» معرفی می کند که از اصحاب محمد بن عمر خمار بغدادی بودند و آن را همانند امامیه می داند، جز آن که این فرقه معتقدند که امام در بین خلق همانند چشم بینا و زبان گویا و خورشید تابان است. در اینجا بررسی کلامی دارد که نشان می دهد این بخش از کتاب خود را کاملاً از روی کتاب دیگری نوشته و خود در این زمینه مطالعات قابل توجهی نداشته است، زیرا در ادامه توضیح همین فرقه به ناگاه می گوید: تعجب می کنم از مقسّم این فرقه ها چگونه این فرقه را جزء غلات معرفی نموده، در حالی که در آغاز گفته است که آنها همانند امامیه اند. و سپس عقاید آنها را اینگونه معرفی کرده که آنها معتقدند، امام چشم بینا، زبان گویا و... است. معلوم می شود که این «مرد» به مرتبه ولیّ مطلق عارف نیست.<sup>۲</sup>

بررسی چون در ابتدا تمام فرقی را که غالی معرفی کرده کسانی می داند که شریعت را کنار گذاشته اند، لذا در صدد ردّ این فرقه ها است، هر چند بعضی از عقاید آنها را نیز قبول داشته باشد، لذا عقایدی را به این فرق نسبت می دهد که قطعاً خود نیز آنها را قبول دارد، مثل اینکه فلان فرقه معتقد است که امام (ع) انسان کامل است و یا فلان فرقه معتقد است که امام (ع) مؤید به روح القدس است و....

وی فرقه های واقفیه و فطحیه را نیز جزء غلات ذکر می کند. و به فرقه حلاجیه نیز اشاره کرده، آن را از جمله فرق غالی می داند و می گوید که این فرقه از اصحاب حسین بن منصور حلاج هستند که در سال ۳۱۸ ق در بغداد ظهور کرد و اعجمی بود و ادعای «بابیت» امام زمان را نمود.<sup>۳</sup>

بُرسی با تبیین عقاید امامیه بحث ملل و نحل را به پایان می‌رساند. و در ضمن این مباحث، اعتقادات اشاعره را در زمینه حسن و قبح، عدل، صفات و رؤیت رد می‌کند و می‌گوید آن پروردگاری که شما ادعای رؤیتش را می‌نمایید پروردگار ما نیست، بلکه آن که در روز قیامت قابل رؤیت است همان کسی است که شما ولایتش را انکار می‌کنید، چون او ولیّ و داورِ آن روز است و این فرموده علی (ع): «انا العابد و انا المعبود» به همین نکته اشاره دارد.<sup>۱</sup>

برسی بار دیگر در خاتمه کتاب هدف خود از تألیف آن را بازگو می‌نماید و تأکید می‌کند که هیچ‌گناهی جز حبّ علی (ع) ندارد و بر این گناه افتخار می‌کند و از آن به عنوان بزرگترین حسنه تعبیر می‌کند و کتاب خود را با این اشعار به پایان می‌برد:

ایها اللائم دعنی عنک و اسمع وصف حالی

انا عبد لعلي المرتضى مولی الموالی

کلما ازددتُ مدیحاً فیه قالوا لاتغالی

آیةالله التی وصفها القول حلالی

کم الی کم ایها العاذل اکثرت جدالی

و اذا ابصرتُ فی الحق یقیناً لا ابالی

یا عدولی فی غرامی قلّنی عنک و حالی

رح الی ما کنت ناجی و اطرحنی فی ضلالی

انّ حبّی لعلي المرتضى عین الکمّال

و هو زادی فی معادی و رجائی فی مآلی

و به اکملتُ دینی و به ختم مقالی